

از «علم برای علم» تا «دین برای دین» پوزیتیویسم چه میگوید؟

■ علی اندیشه: عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

خلاصه متن

پوزیتیویسم به عنوان یک فلسفه ضد فلسفه، در قرن ۱۹ میلادی در آثار آگوست کنت دانشمند فرانسوی مطرح شد و شعار «علم برای علم» را ترویج کرد. قرن ۱۹ قرن انقلاب صنعتی و پیشرفت علم و پیدا شدن اختراعات و اکتشافات چشمگیر بود و چون صنایع تازه تأسیس شده به مواد اولیه نیاز داشتند، حرص و ولع اروپاییان را برای غارت منابع سرزمین‌های دیگر بیشتر کرد.

در قرن ۲۰ شعارهای «هنر برای هنر» و «ادبیات برای ادبیات» پیدا شد تا ملاحظاتی اخلاقی را در این زمینه‌ها هم کمتر کند و زندگی جوامع به رفاه رسیده را هرچه بیشتر لذت بخش تر سازد.

در شرق، شعار «دین برای دین» هم قرن‌ها قبل از اروپاییان پیدا شده و زبان‌های خود را نشان داده بود، حتی با ۱۸۰۰ درجه گردش، به «دین برای خود» هم رسیده بود که خطرناک تر از اولی بود و پیدایش تصوف و عرفان و خانقاه و ادبیات عرفانه و سمبولیک برای مبارزه با همین پدیده خطرناک بوجود آمد و تا زمان ساسانیان هم می‌توان آن را سراغ کرد.

مفاهیم کلیدی

علم برای علم، هنر برای هنر

تعهد و عدم تعهد

جامعه و روشنفکر

از «علم برای علم» تا «دین برای دین»

اصالت علم، اصالت سود

پوزیتیویسم و سوسیالیسم

علم - فلسفه - اخلاق

نگاهی به فلسفه پوزیتیویسم

از آن جا که در این یکی دو قرن، جهان از نظر سرعت ارتباطات و انتقالات به دهکده کوچکی (دهکده جهانی) تبدیل شده، افکار مطرح شده در جایی، در آن جا متوقف نشده به فاصله کمی به گوش تمام مردم رسیده است. یکی از این افکار که در قرن ۱۹ میلادی از اروپا شروع شد و به جاهای دیگر سرایت کرد نظریه "پوزیتیویسم" بود که بوسیله آگوست کنت دانشمند فرانسوی مطرح شد و در ایران فلسفه اثباتی، فلسفه تحقیقی و نظریه اثبات گرایی، نام گرفت.

قرن ۱۹ اروپا قرن خاصی برای اروپا و برای جهان بود و از چند جهت معروف است اول: انقلاب صنعتی در این قرن پا گرفت و ورود ماشین به صحنه تولید، همه چیز را تغییر داد. دوم: عوامل تولید، روابط تولید و حتی خود تولید، مورد بحث و انتقاد قرار گرفت. مفاهیم جدید بوجود آمد و موافق و مخالف پیدا شد و جنگ «ایدئولوژی»های قدیم و جدید سراسر جهان را فراگرفت (مثل هومانیزم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، ساینتیسم، پراگماتیسم و خود پوزیتیویسم). سوم: نیاز کارخانه‌ها به مواد اولیه و منابع قاره‌های دیگر، نگاه‌های حرص آلود صاحبان صنایع را به آن قاره‌ها متوجه کرد و استعمار و استثمار آن‌ها را که از قرن‌های قبل هم وجود داشت، تشدید نمود و بر آن افزود. چهارم: قرن ۱۹ قرن پیشرفت ناگهانی علوم بخصوص علوم طبیعی و فنی بود. علم در تمام مواد زندگی رسوخ یافت و اعتبار جهانی پیدا کرد. در نتیجه، مردم هر چیزی را به نام علم و با روش علم می پذیرفتند و غیر علم را به شدت طرد می کردند. علم خدای جامعه شده بود. پنجم: رشد طبقات اقتصادی و اجتماعی جدید و تضاد منافع آن‌ها، نظم و نظام و آرامش چند قرنی را در آن جوامع بهم زد و گروه‌های رقیب مثل طرفداران «اصلاحات، با حفظ وضع موجود» و طرفداران «انقلاب با زیر و رو کردن نهادهای اجتماعی» به جان هم افتادند و دامنه آتش آن‌ها به جاهای دیگر هم رسید که بزرگ ترین آن‌ها جنگ‌های اول و دوم جهانی بود. شخصیت معروف گروه اول، همان آگوست کنت فرانسوی است که در این مقاله بیشتر با او آشنا خواهیم شد و شخصیت معروف گروه دوم هم، کارل مارکس دانشمند آلمانی است که مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، از افکار اوست. هر دو دانشمند مزبور از بنیان گذاران مباحث اجتماعی با روش‌های جدید (ولی در جهت خلاف یکدیگر) محسوب می شوند و آگوست کنت در غرب، پدر علم جامعه شناسی لقب گرفته است. زیرا اصول و مبانی آن را بوجود آورد و مطرح کرد و مارکس هم به طرفداری از طبقات کارگر و زحمتکش و به مخالفت با سرمایه داری و نظام‌های متکی بر آن معروف است.

برگردیم به موضوع اصلی مقاله، یعنی شناخت پوزیتیویسم. اولین خصلت پوزیتیویسم، اعتراض به فلسفه رایج در آن قرن‌ها بود. چرا که به عقیده کنت، آلوده به خیالبافی و تصورات دور از واقعیت شده بود و واقعیت‌گریز بود. واقعیت‌گریزی آن هم از این جهت بود که از تفکرات و تصورات خود نتیجه اخلاقی می گرفت و با اخلاق، که کنت آن را هم پدیده‌ای بی اعتبار و متکی بر خیال می دانست، پیوند خورده بود. پس در نظر کنت، هر دو پدیده فلسفه و اخلاق - و از این جا، پدیده دین هم - گمراه کننده و غیر قابل اعتماد بود و پوزیتیویسم او به قصد کنار زدن این مقوله‌ها از جامعه، و ایجاد فلسفه‌ای به دور از خیالبافی و متکی بر واقعیات بوجود آمد و مطرح شد. این فلسفه، صد در صد موافق علم و ترویج و توسعه تفکر و روش علمی بود و با هدف کنار زدن موانع فکری و فرهنگی بر سر راه علم و تفکر علمی و جدا ماندن علم از غیر علم بوجود آمد (تنهایی ۱۳۷۲). از این جا بود که شعار «علم برای علم» زاده شد و افکار و اذهان زیادی را علیه اخلاق و دین تحریک و تسخیر کرد و آن چه که امروزه بر غرب حاکم است، نتیجه این تفکر و این شعار آن دوره است.

پس «علم برای علم» با توجه به موقعیت و وضعیت حاکم بر اروپای قرن ۱۹ بوجود آمد و اعتراضی بود علیه آن چه که به نام فلسفه، اخلاق و دین، از قرون وسطی باقی مانده و افکار مردم را به خود مشغول نگه داشته بود. کنت دریافت که باورهای فلسفی متکی بر دین و اخلاق دینی در بین مردم، تا آلوده به خرافات و تصورات غیر عقلی و غیر علمی است، جامعه و علم پیشرفت نمی کند. پس، یا باید اصلاح شود و یا کنار برود. بر همین اساس فکری، او تا اواخر عمر به کنار گذاشتن این سه مقوله از زندگی معتقد بود و آن را تبلیغ و تدریس می کرد. ولی در اواخر عمر، از رأی خود برگشت و وجود دین و اخلاق را برای جامعه ضروری دانست. منتها، خود در کنار فلسفه پوزیتیویستی ساخته خودش، یک دین به قول خودش «اجتماعی» به نام «دین انسانیت» هم طرح و اعلام کرد و تا آخر عمر به

آن وفادار ماند. آموزه‌های کنت بر اساس باورش به تاریخ سه مرحله‌ای رشد فکری بشر بود که خود یافته بود. او این مراحل را مرحله ربانی، مرحله فلسفی و مرحله علمی نام نهاد و معتقد بود که زمان مرحله ربانی (مرحله تخیل) و مرحله فلسفی (مرحله تعقل) گذشته و اکنون زمان مرحله علمی (کشف روابط علت و معلول) فرا رسیده است. (قنادان و همکاران، ۱۳۷۵)

با توجه به این مقدمات، معنی شعار «علم برای علم» که زاده آن دوره است، بهتر معلوم می شود: علم برای علم یعنی، علم را مجبور نکنیم به حوزه‌های دیگری مانند فلسفه و اخلاق و دین کشیده شود و از اعتبارش کاسته گردد. هدف از علم و تحقیقات علمی - از ابتدا تا انتها - باید فقط خود علم باشد، نه چیز دیگر. این سخنان آزادی عمل بیشتری برای دانشمندان و دست اندرکاران فعالیت‌های علمی - بخصوص در علوم طبیعی و تسلیحاتی، به ارمغان آورد و باعث پیشرفت سریع تر آن شد. علم و فلسفه و اخلاق هم‌این گونه از هم دور شدند و حتی گاهی در نقطه مقابل هم‌ایستادند و این حالت، منجر به نوعی بدبینی بین اهل فکر و اهل عمل شد و در نتیجه، نوعی بی دینی و اخلاق گریزی، جوامع اروپایی را فراگرفت که هنوز هم ادامه دارد. کلیسا و مجامع دینی خلوت شد و استعدادها به سوی «بت علم» متوجه گردید و البته در مقاطعی هم نتایج مفیدی ببار آورد. حال چون محور اصلی این مقاله چیز دیگری است، بحث علم برای علم را همین جا پایان می دهیم و فقط به دو نکته اشاره می کنیم تا از ارائه این مقدمه، یک نتیجه هم بدست آید و با بهره مندی از آن بگذریم. یک نکته این است که این دانشمند گویا فراموش کرده است که هر علمی و هر دانستی و هر تحقیقی طبیعتاً در پایان، انسان را به یک کارکرد و رفتار و کردار متناسب با آن علم و دانایی و نتایج بدست آمده، وادار و راهنمایی می کند و اصلاً هدف هر انسان عاقلی از رفتن به سوی آگاهی و دانستن و دانایی، یافتن راه درست و رفتار خوب و انسانی و منطقی در زندگی است، درست مثل این که رفتن به سوی آب برای یک استفاده - مثلاً رفع تشنگی - است و رفتن به بالای درخت میوه هم برای بدست آوردن میوه و خوردن آن است. و گرنه چه دلیلی دارد که انسان خطرات این گونه جستجوها را تحمل کند، و هدفی هم در بین نباشد؟ فلسفه، نوعی یافتن هدف زندگی و دین هم نوعی دیگر از آن است و وقتی هدف زندگی - به هر نوع - بدست آمد، انسان طبیعتاً اخلاق و رفتار متناسب با آن هدف را هم انتخاب می کند، که اگر نکند و آن یافته‌ها را بی نتیجه رها سازد، می گوئیم کاری خلاف عقل انجام داده است. ولی همان طور که معلوم است، پیشنهاد آقای کنت برای چسبیدن بی چون و چرا به علم و کنار گذاشتن هر چه غیر علم - فلسفه، دین، اخلاق - است، درست همان کار بی نتیجه کردن و از نتیجه آن استفاده نکردن است. پوزیتیویسم می گوید چیزی که به تجربه در نمی آید، نباید مورد قبول باشد، و چیزی که خلاف مشاهده و حس است، مردود است (اصالت تجربه - اصالت حس). ولی می دانیم که تجربه و حس تمام واقعیت را به ما نمی گوید و کمبودها و اشتباهات آن را «عقل» استنتاج و اعلام می کند و مثلاً خطای چشم و خطای سایر حواس که تجربه بر آن‌ها متکی است، چیزی است که همه آن را قبول دارند و تجربه کرده اند. (شکست چوب در آب، داستان فیل در تاریکی از مولوی). با این حساب، پوزیتیویسم از «استنتاج» که متکی بر فکر و عقل است می گریزد و وقتی استنتاج نباشد، هر علمی و حتی هر عملی بی نتیجه و عقیم می ماند. به قول ماکس پلانک، دانشمند معروف آلمانی در رشته فیزیک - که در نیمه دوم قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ می زیسته و مؤسسه تحقیقاتی معروف ماکس پلانک در آلمان به نام اوست -، با انتقاد از پوزیتیویسم، می گوید: پوزیتیویسم و فلسفه تحقیقی از استنتاج می گریزد و «فرد تحقیقی به ما اجازه هیچ نوع استنتاج را نمی دهد...» «پوزیتیویسم فاقد نیروی محرکه لازم برای رهبری در تحقیق است» (خرمشاهی، بهاء الدین ۱۳۶۱).

نکته دوم هم از این جا به دست می آید که آقای کنت فلسفه متکی بر دین و اخلاق و نتیجه گیری اخلاقی از علم و تحقیقات علمی را مردود می داند و توصیه می کند که قضاوت اخلاقی نکنیم و سخن اخلاقیون را نشنوم. ولی آیا خود این سخن و این توصیه، سخن و توصیه اخلاقی نیست؟ و آیا حالت "خوب و بد" و "درست و نادرست" ندارد؟ و آیا مثل اخلاق، امر به بکن و نکن نمی کند؟ چرا. هر سخنی که از آن بوی خوب و بد و بکن و نکن بیاید سخن اخلاقی است و گوینده اش دارد درس اخلاق می دهد. پس آقای کنت، در عین این که خودش و سخنش غرق در اخلاق است و ریشه در اخلاق دارد، اخلاق را طرد می کند و به دیگران هم توصیه می کند که چنین کنند! و این از عجایب است که دانشمندان بزرگ چه اشتباهات بزرگی مرتکب می شوند و خود هم متوجه نیستند.

هنر برای هنر، ادبیات برای ادبیات

سرنوشت شعار علم برای علم در قرن ۲۰ به این جا کشید که باعث پیشرفت علم شد و اعتبار بیشتری یافت و امروز ما شاهدین پیشرفت‌ها هستیم و هر روز هم پیشرفت بیشتری بدست می آید. همین مطلب باعث شد که غیر از اهل علم، اهل هنر و اهل ادبیات هم به تکاپو بیفتند و برای جلوگیری از دخالت روحانیت و اخلاق در این زمینه‌ها، شعار «هنر برای هنر» و «ادبیات برای ادبیات» سر دهند و به قول خود آزادی بیشتری در خلق آثار هنری به میل و سبک خودشان بدست آورند تا مشتریهای بیشتری را جذب کنند. از این جاست که می بینیم در یک قرن اخیر در اروپا و کشورهای مهم علم و صنعت، چه بی بند و باری‌هایی بخصوص در زمینه‌های مختلف و وسیع هنری به نام‌های گوناگون کشف زیبایی‌ها و استعدادها و جاذبه‌ها و تکنیک‌ها و البته به کمک سرمایه‌های هنگفت تبلیغاتی اتفاق افتاد و مؤسسات مربوط چه سودهای کلانی از این راه‌ها بدست آوردند که از راه تجارب و صنعت و حتی خود علم، امکان نداشت و از هر سه این ابزارهای جادویی هم برای سود آرتور کردن هنر و ادبیات استفاده شد. اکنون باید گفت که گر چه شعارهای خوش‌آیند و خوش آهنگ فوق به نام آزاد کردن علم و هنر و ادبیات و غیره بوجود آمده بود، ولی می بینیم که آن‌ها را به «هرزگی» کشاند و بی معنا و بی محتوا کرد. زیرا «تعمد اجتماعی» را از آن‌ها گرفت و جامعه را از مهم‌ترین ابزارهای تکامل خود محروم ساخت و حتی آن ابزارها را در جهت عکس تکامل جامعه بکار گرفت. یعنی به دانشمند اجازه داد که از دانش خود به عنوان یک ابزار قدرت برای تسلط بر جوامع دیگر استفاده کند و نگران جنبه‌های اخلاقی قضیه نباشد و نویسنده و هنرمند را هم مجاز دانست تا آثاری را که هر چه بیشتر بتواند هوس‌های لذت خواه و عشرت طلب اقشار مرفه و بی درد جامعه را بر آورده کند بوجود آورد و مجالس اشرافی شان را رونق بیشتری ببخشند و این گونه، استعدادها را به انحراف بکشانند. حوادث دو قرن اخیر هم نشان داد که این انحرافات واقعیت یافته و به وقوع پیوسته است و وضع امروز شاهد آن است. خانم دوروته زوله متفکر دینی معاصر آلمان از کسانی است که از یک طرف جنگ جهانی دوم و جنایات غربی‌ها بعد از آن را شاهد بوده و از طرف دیگر سکوت کلیسا و مجامع دینی را می دیده که انگار اتفاقی نیفتاده، و بالاخره به این سؤال رسیده است که: «این چه کاری است که بمب می سازیم و بر سر مردم می ریزیم و یا گرسنگان جهان سوم را می گذاریم در پای دیوار قصرهایمان بمیرند و بعد به کلیسا می‌رویم و دعا می‌خوانیم و از خدا تشکر می‌کنیم و دینمان را هم دین «رحمت و محبت» می‌نامیم. این چه دینی و چه خدایی و چه عبادتی است؟ (دوروته زوله ۱۹۹۰) زنده یاد دکتر علی شریعتی هم پیدا شدن این گونه شعارها را به قصد فرار عالم و هنرمند و ادیب از مسئولیت‌های اجتماعی و «سر در لاک خود فرو بردن» آنان می‌داند، تا خارج از آن، چیزی را نبینند و نشنوند و نفهمند. از قول همین شخصیت، جمله‌ای هم از نیچه نقل شده است که می‌گفت: «علم برای علم و شعر برای شعر، فریبی است برای پوشاندن «نعش» بودن هنرمند و دانشمند، و آبرومندانان جلوه دادن گریزش از تعهد و مسئولیت اجتماعی» (شریعتی، مجموعه آثار). اما عجیب تر و تاسف بر انگیزتر از وضعیت فوق در بین اروپاییان این است که مثل این که ما خودمان دانسته یا ندانسته و قرن‌ها قبل از اروپاییان و امروز هم به صورتی دیگر، به همین دستور کنت که مورد اعتراض و انتقاد ماست، عمل کرده‌ایم و می‌کنیم و در آن به افراط هم دچار گشته‌ایم. یعنی به پیروی از طرح وی - علم برای علم، جداسازی علم از اخلاق و انسان - ما هم طرح «دین برای دین» و «اخلاق برای اخلاق» را ساخته و پرداخته‌ایم و این گونه باعث جدایی بین دین و اخلاق با زندگی و به عبارت دقیق تر، باعث جدایی بین خود دین با اخلاق شده‌ایم. یعنی دین را مسئله‌ای ذهنی - درونی پنداشته و در حالت ذهنیت محبوس نگاه داشته‌ایم و آن را وارد زندگی و جامعه نکرده‌ایم (دین فاقد اخلاق!) و این همان چیزی است که کنت می‌خواست: (دین برای دین). در نتیجه، دو حالت پیش آمد که هر دو از انحراف و قلب دین خبر می‌دهند. ۱- یا دین در دیرها و صومعه‌ها و کینه‌ها و معابد و مقابر و مساجد زندانی شد و به در و دیوار و شیشه و پارچه و گنبد و گلدسته نقش بست و ابزار تزئین و تفریح گردید و شاهدش این رنگ‌ها و نقش‌ها و چهره‌ها و کتیبه‌ها و مجسمه و دکورها است که اماکن مذهبی شرق و غرب را پر کرده است، ولی مرده و بی روح و بی اثر. و دیندار هم به گوشه‌ای خزید و مثل همان دانشمند و هنرمند، سردر لاک خود فرو برد تا در نهایت به تصویری و مجسمه‌ای تبدیل شود - یعنی همان شود که بود! و این همان دین بی خاصیت است که غربی‌ها می‌خواستند و می‌خواهند: دین برای هیچ! باباکوهی شیراز و مرتاض هندی و درویش خانقاهی و صومعه



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نشین مسیحی و غارنشین بودایی از این گروه اند (۱).

۲- یا دین آلت تظاهر و تفاخر و تکبر شد و دیندار، ریاکارانه به میان مردم آمد تا خود را تافته جدا بافته نشان دهد و طلبکارانه، امتیازاتی برای خود بتراشد و به این بهانه، از مردم اطاعت و تسلیم بخواهد و مصداق بیماری خودخواهی و خودپرستی و خودبزرگ بینی شود. این جا دیگر پیداست که از همان شعار دین برای دین هم - که بالاخره باوری بود - چیزی باقی نمانده و تبدیل به دینی شده است که من آن را «دین برای خود» نامیده ام (۲). دینی که بس خطرناک تر از حالت قبل است و ما در طول دینداری خودمان، آن چه که از آن حالت ضربه خورده ایم، صد برابر آن را از این حالت دیده ایم. زیرا این حالت، همان است که مدعی اش به دربار پیوسته، خود را ودین را در اختیار صاحبان زر و زور قرار داده و باتلفیق قدرت آسمانی و زمینی، بدترین سوء استفاده از هر دو قدرت را باعث شده است: تغییرات و تحریفات را در متون دینی بوجود آورده و با دامن زدن به اختلافات کوچک، چهره دین را تاریک و چهره تاریخ را خونین کرده است. تنسر ساسانی، شریح قاضی و پاپ زمان کریستف کلمب از این گروه اند. (۳)

می دانیم که تصوف و خانقاه ریشه اش به اختلاف داخلی همین گروه بازمی گردد. خانقاهیان و عزلت نشینان آنهایی اند که به قصد حفظ دین از انحرافات دنیایی گروه بر سر قدرت، از آن ها جدا شده و به میان مردم آمدند و در مقابل جبهه «دولتی»، جبهه «مردمی» را تقویت کردند و آموزه هایشان کلاً ضد خودخواهی ها و خودپرستی ها و خودبزرگ بینی ها و مردم فریبی های رایج بین گروه مقابل بوده است و می بینیم که آثار شعرای بزرگ عارف مسلک ما در دوره های اوج فساد همان گروه وابستگان به قدرت، پر از بیان کوبیدن و رسوا کردن آن هاست، آن هم با

استفاده از عناوینی و اصطلاحاتی و ابزارهایی سمبلیک مثل عشق و می و مستی و خودفراموشی برای نشان دادن دنیاگریزی و قدرت ستیزی که درست نقطه مقابل حالت‌های گروه مقابل بوده است و این نشان می‌دهد که پدیده تصوف و خانقاه از نظر اجتماعی بی دلیل بوجود نیامده و ریشه مردمی داشته است. این بزرگان بابکارگیری این ابزارها نمی‌خواستند آن‌ها را تأیید کنند، بلکه می‌خواستند آن‌ها بگویند گناه باده پرستی و می خواری بسیار کوچک تر از گناه زرق و ریا و فریب و تظاهر است، نه این که خود، واقعاً باده پرست و میخواره باشند. سمبلیک گفتن و نوشتن به طوری که لغات و جملات، معانی پنهان دیگری هم داشته باشند و اهل فن آن‌ها را دریابند، خود یک مکتب ادبی - اجتماعی است که در دوره‌های خاصی پیدا می‌شود و نوعی مبارزه علیه مسائل پیچیده و انحرافی اجتماعی ویا انحرافات صاحبان قدرت است که مستقیماً نمی‌شد آن‌ها را مطرح کرد (۴).

اکنون بجاست که به چند نمونه از بیان سمبلیک در اشعار عرفانی خودمان از دیوان لسان الغیب حافظ توجه

کنیم:

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است	خود را «بزرگ دیدن» شرط ادب نباشد
به «می پرستی» از آن نقش خود زدم بر آب	که تا خراب کنم نقش «خود پرستیدن»
در میخانه بیستند خدایا مپسند	که در خانه «تزویر و ریا» بگشایند
اگر از بهر دل زاهد «خودبین» بستند	دل قسوی دار که از بهر خدا بگشایند
ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست	«نان حلال» شیخ ز «آب حرام» ما

منابع:

- ۱ - تنهایی - دکتر حسین ابوالحسن: درآمدی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی، نشر خردمند ۱۳۷۲ ص ۹۲
- ۲ - خرمشاهی، بهاء‌الدین: پوزیتویسم منطقی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱، صص ۱۰۷ و ۱۲۰
- ۳ - زوله، دوروته: بیوگرافی. مجله آلمانی کولتور کرونیگ ۱۹۹۰. ترجمه از علی اندیشه: دین، سیاست و الهیات رهایی بخش، مجله حقوق زنان شماره ۲۵ سال ۱۳۸۴
- ۴ - شریعتی، دکتر علی: شیعه (مجموعه آثار شماره ۷) ص ۲۳۱
- ۵ - قنادان وهمکاران: جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)، انتشارات آوای نور ۱۳۷۵ ص ۳۶

پی نوشت‌ها:

۱ - نهاد‌های اجتماعی که قیام مانی را می‌توان علیه آن وضعیت دانست. شریح قاضی همان است که در زمان یزید، فتوای وجوب قتل امام حسین (ع) را صادر کرد. پاپ زمان کریستف کلمب به او نوشت که بومی‌های آمریکا موجوداتی بین انسان و حیوان اند و کشتن آن‌ها اشکالی ندارد.

۴ - مکتب سمبولیسم طبق مندرجات دایره المعارف‌ها حدود ۱۰۰ سال پیش در ادبیات غرب پیدا شد ولی می‌بینیم که تاریخ بیان‌های رمزی و کنایه دار در شرق و در ایران به هزار سال پیش و بیشتر می‌رسد و تصوف و خانقاه که بیان رازمند و رمزدار غالباً از آنجا برخاسته است، سابقه دو هزار ساله دارد.

۱ - علامت دیگر دین برای دین این است که مثلاً فرد مذهبی مقدس مآب در حَمَام‌های عمومی که خزینه داشت و روزی ده‌ها نفر خودشان را در آن می‌شستند، هنگام ورود به خزینه با دعا و صلوات، ابتدا از آب کثیف مستی می‌خورد و وقتی به او گفته می‌شد که آب برای خوردن نیست و ضرر دارد، می‌گفت دستور دین است و من به دستور دین عمل می‌کنم، غافل از این که دین گفته است در آبی خودتان را بشویید که به اندازه آب خوردن تمیز باشد!

۲ - غیر از این دو حالت برای دین، من دو حالت دیگر هم تشخیص داده‌ام که باید روی آن‌ها کار شود: دین برای خدا و دین برای مردم که مسلماً باهم فرق خواهند داشت.

۳ - تنسر ساسانی، نویسنده قانون اساسی حکومت ساسانیان، عامل طبقاتی کردن جامعه و حکومت روحانیون دین زرتشت بر